

دولت مصدق و حمله به عراق

بمناسبت سالگرد جنگ عراق و ایران

امیرفیض- حقوقدان

سالهاست در پی فرصت و مناسبتی بوده ام که فصلی از خاطرات شادروان آقای عبدالحسین مفتاح در مورد برنامه راه انداختن جنگ ایران و عراق توسط دولت مصدق مطرح شود.

آقای مفتاح خاطرات سیاسی خود را در سال ۱۳۶۳ تحت عنوان «راستی بیرنگ» است در خارج از کشور منتشر ساخت و سال بعد هم درگذشت.^۱

نخست اعتبارشهادت شاهد

اعتبارشهادت شاهد و شخصیت او را از قلم شادروان سیاوش بشیری چنین میخوانیم:

«اگر تاریخ شصت سال اخیر، دشتی بیکران باشد مفتاح بی شبهه از تک درختان تناور آن است. از بچه های میهن دوست رضاشاه کبیراز آن سیاستمدارانی که زنجیره عمرشان به پای تاریخ و سربلندی ایران بسته است. از آن تک نمونه هائی که ادا و اصول در نمی آورند، نوکرو حاجب و دربان نمیشوند، به سرسپردگی این و آن افتخار نمیکنند^۲

ده ماه بامصدق کارکرد و ده ماه باسپهد زاهدی و در هر ۲۰ ماه عبدالحسین مفتاح باقی ماند و هر چه کرد برای ایران کرد نه برای این و آن. پنداری بچه های خوب زمان رضاشاه این درس را با همه وجود یاد گرفته بودند که قلبشان جز برای ایران به تپش در نیاید.

زندگی مفتاح، منش و مکتب او، آزاد منشی ها و دلشوره هائیکه برای ایران دارد تجربیات و آگاهی های فراوانی که در مرور عمر خود اندوخته است، همه، همه میتواند روشنگر راه و دستمایه ارزشمندی برای مبارزه و راه یابی برای تحقق این مبارزه باشد. مبارزه ای سرنوشت ساز برای نجات ایران که حضور مردانی راست و بی رنگ چون او را ضروری میسازد.

^۱ - این کتاب از سوی شادروان هاشم حکیمی سفیر شاهنشاه آریامهر به انگلیسی برگردانده شد تا به روی اینترنت بیاید و حتا چاپ شود او برای اینکار هفت ماه و اندی زحمت کشید و مراتب پیشرفت را با نگارنده این زیر نویس مرتباً در میان می گذاشت. او نوشت: «من هفت ماه تلاش بی امانی کشیدم تا نوشته به هر ترتیب به اینترنت بیاید با پسر عبدالحسین مفتاح [بوژنگ مفتاح] در تماس بودم. پس از مدتی پسرش ترک قول کرد. آنانی که کتاب را خواهند خواند به آنان و تلاش های ملی گراییشان شادباش می گویم. این کتاب میبایست به انگلیسی می شد و شد. از شما ح-ک سپاسگزاری میکنم که مرا در انتشار کتاب یاری کردید برای شما بهترین آرزو هارا دارم» کتاب را در این آدرس بخوانید. <http://1400years.org/meftah.asp> ح-ک

^۲ - در همان آدرس بالا به وجه تسمیه نام «مفتاح» نگاه کنید- ح-ک

(سیاوش بشیری پاریس ششم فروردین ۱۳۶۳)

واما بعد

اکنون که با شخصیت راوی بوسیله یک شخصیت معتبر چون شادروان سیاوش بشیری آشنا شدیم جا دارد به روایت او اعتبار داده شود. زیرا هرروایتی، روایت نیست و هر راوی مستحق نقل روایت نیست.

قرائن و شهادت هائی وجود دارد که نشان میدهد آمریکائی ها همواره در فکرایجاد جنگ بین عراق و ایران بوده اند. شیخ رفسنجانی این حقیقت را در عبارت زیر بیان کرد: «جنگ عراق و ایران قرار بود در زمان شاه بشود به گردن ما افتاد».

هنگامیکه شاهنشاه در خارج از کشور بودند در زمان وزارت جنگ ارتشبد جم و ریاست ستاد آریانا بار دیگر مقدمات حمله ایران به عراق فراهم شد و این پیام از سوی ارتشبد آریانا به شاهنشاه فرستاده شد که «فردا نهار را در کرمانشاه و شام را در بغداد خواهیم خورد» که با واکنش فوری شاهنشاه روبرو شد.

آمریکائی ها برنامه جنگ ایران و عراق را در کابینه دکتر مصدق بار دیگر مطرح و پرونده آنرا به عبارت خودشان روی میز گذاشتند و اکنون جریان امر را از قلم شادروان عبدالحسین مفتاح که در آن زمان کفیل وزارت خارجه بوده است میخوانیم.^۳

حمله نظامی به عراق

روز جمعه پنجم تیرماه نزدیک ساعت ۶ بعد از ظهر دکتر مصدق مرا احضار کرد و گفت فردا ساعت ۱۲ در وزارت کشور کمیسیونی تشکیل خواهد شد که شما هم باید حتما شرکت کنید. پرسیدم که موضوع کمیسیون چیست تا خودرا آماده کنم؛ گفت موضوع را در آنجا خواهید فهمید؛ گفتم کاری است که وزارت خارجه در جریان است. باز گفت در آنجا خواهید فهمید.

بفکر فرو رفتم و دیدم که دکتر مصدق طوری بمن نگاه میکند که میخواهد بفهماند دیگر کاری بامن ندارد و باید زحمت را کم کنم؛ گفتم اشاره کوچکی هم نمیتوانید بکنید که در کمیسیون حاضر الذهن باشم؛ گفت نه.

از اطاق ایشان خارج شدم و در حالیکه آهسته از پله پائین میرفتم کارهای چند روزه اخیر وزارت خانه را از نظر میگذراندم که به بینم کدام یک از آنها با وزارت کشور میتواند ارتباط داشته باشد. تصادفا و تجاوزات مرزی عراق را بیاد میآوردم و بعد پیش خود میگفتم که این کارها مسائلی است که در وزارت خارجه پیشینه دارد، پس اگر باید کمیسیونی درباره آن بشود باید در وزارت خارجه باشد. گاه فکر میکردم اینهم کاری است مانند کار شیلات که دکتر مصدق نظر مرا خواست و مورد قبول واقع شد، و در خارج وزارت خارجه هم حل شد. اما نسبت به موضوع شیلات من قبلا آگاه بودم و این چه موضوعی است که من باید در کمیسیون در جریان قرار بگیرم. خلاصه تشکیل این کمیسیون بد جوری ذهن مرا بخود مشغول داشته بود. روز بعد هم زوتر از معمول به وزارت خانه رفتم تا بوسیله ادارات از کارهای مهمی که با وزارت کشور داریم آگاه شوم

^۳ - ظاهرا حسین فاطمی وزیر امور خارجه بود ولی انگلیسی ها چون اعتماد کاملی به او نداشتند و معتقد بودند بین آلمان و انگلستان جاسوسی دوجانبه میکند کفالت وزارت امور خارجه با عبدالحسین مفتاح بود. ح-ک

اما چیزی که تا این اندازه جنبه سری و محرمانه داشته باشد نیافتم، بهرحال تا ساعت ۱/۴۵ که در وزارت خانه بسربردم درحالیکه مشغول کار بودم لحظه ای از فکر کمیسیون مزبور غافل نماندم.

نزدیک ساعت ۱۲ وارد وزارت کشور شدم هوا خیلی گرم بود بیشتر کارمندان رفته بودند، راهروها و پله ها خلوت بود در طبقه بالا به اطاق وزیر که رسیدم پیشخدمت جلو آمد و کلاه مرا گرفت و گفت بفرمائید؛ آقای وزیر منتظر شما هستند؛ وارد اطاق شدم به غیر از وزیر کشور، رئیس ستاد ارتش هم بود حضور رئیس ستاد مرا خیلی متعجب کرد پیش خود گفتم بسم الله الرحمن الرحیم ایشان اینجا چکار میکند دکتر صدیقی صندلی بین خودش و رئیس ستاد را بمن نشان داد و نشستم (توضیح - دکتر صدیقی وزیر کشور بود).

دکتر صدیقی آغاز به سخن کرد و شرح مفصلی از اقداماتی که دولت تاکنون کرده و راه هائی را که باید برای رسیدن به مقصود انجام شود بیان کرد که رویهمرفته این سخنان بیش از یکساعت بطول انجامید و بالاخره به این نتیجه رسید که باید برای رسیدن به مقصود کاری کرد. افراد و موانع زیادی جلوی پای دولت هستند و نمیگذارند که نتیجه گرفته شود بخصوص جاسوسان بیگانه و اکنون باید کاری کرد که لانه و کانون جاسوسان کوبیده شود تا دولت بتواند از خدمات و زحمات خود نتیجه بگیرد.

تا اینجا من و رئیس ستاد ارتش با کمال دقت به اظهارات ایشان گوش میدادیم بدون اینکه کلمه ای اظهار نظر کنیم. سپس روبمن کرد و گفت آقای مصباح از اینجاست که خواهش میکنم بدقت توجه کنید چون در این قسمت نظر شما لازم است.....

دکتر صدیقی روبمن گفت آقای مفتاح اگر ما بدانیم که دولت بیگانه ای عملیاتی برخلاف مصالح و دولت و ملت ما میکند چه باید کرد؟ گفتم اگر مدارکی دایر بر عملیاتی خلاف مصالح و روابط دوستانه داشته باشیم سفیر طرف را میخوانیم و به ایشان تذکر میدهیم که این عملیات برخلاف مصالح و روابط دوستانه دو کشور است. گفت اگر اینکار را کردیم و نشد و آن دولت همچنان بکارهای خلاف خود ادامه داد چه باید کرد؟ گفتم یکبار دیگر سفیرشان را میخوانیم و با تسلیم یادداشتی و لحن جدی تری به عملیاتشان اعتراض میکنیم. گفت اگر این کار را هم کردیم و نشد چه؟ گفتم یک التیماتومی میدهیم که اگر این عملیات تکرار شد قطع رابطه میکنیم. گفت اگر این کار را هم کردیم و نشد چه گفتم بعد قطع رابطه میکنیم. گفت اگر قطع رابطه کردیم و نشد چه؟ هنگامیکه این جمله آخری را ادا کردم بی اختیار منظره ای وحشتناک تر و بدتر جنگ کره را نزد خود مجسم کردم، ناگهان موضوع عراق به فکرم رسید که گذشته از اینکه مدرک مثبتی برای ادعای خود در دست ندا شتیم، موضوع جاسوسان انگلیسی را که مبنی بر خبرهای جنجالی روزنامه ها بود بهانه قرارداد و مکرر به سفیر عراق اعتراض کرده بودم و او هم مکرر بالحنی جدی این انتشارات را تکذیب میکرد و آنها را تحریک آمیز تلقی میکرد.^۴

خود را جمع و جور کرده و دیدم که اینجا جای عصبانی شدن نیست باید با منطق نظر خود را به آنها بفهمانم

گفتم پس طرف ما انگلستان است و کانون جاسوسی و فساد هم عراق است و حالا باید به زور نیروی ارتش رفت و این نیروی کانون جاسوسی را از بین برد؟ گفت بلی. چند لحظه حیرت زده ماندم و بعد گفتم:

برای اجرای چنین تصمیمی سه چیز را باید مورد توجه قرارداد اول نیروی نظامی و آماده بودن آن از نظر ساز و برگ که اظهار نظر درباره آن از وظایف رئیس ستاد است، بعد روبه رئیس ستاد ارتش کردم و

^۴ - همین وضعیت به همین ترتیب در دوره وزارت خارجه صادق قطب زاده بین عراق و ایران گذشته است. ح-ک

پرسیدم شما خود را آماده برای چنین کاری میدانید. رئیس ستاد ساکت ماند و جوابی نداد. گفتم اقدام به چنین تصمیمی پول میخواید بفرمائید اعتبار آن از کجاست؟ اکنون مدتی است میگوئیم بلکه روسها را راضی کنیم که طلاهای بانک ملی را بدهند که موفق نشده ایم. دولت در نهایت تنگدستی است سوم قسمت سیاسی است که مربوط به من است. ما نباید موقعیت جغرافیایی کشور را فراموش کنیم؛ همانطور که روسها ایران را حریم و سپر خود میدانند غربی ها هم کشورهای خاورمیانه را حریم و سپر مدیترانه ای و آفریقا و بویژه نفت میدانند. گذشته از این هرگاه یک سرباز ایرانی پایش را آنطرف مرز بگذارد با وجود نیروی هوایی انگلیس در حنایه و دشمنی سختی که نوری سعید نسبت به ایران دارد هر دو بعنوان حفظ منابع نفتی خود در عراق و جلوگیری از تجاوز ایران به خاک عراق باکمال سختی و شدت واکنش نشان خواهند داد؛ و به محض اینکه یک سرباز عراقی یا انگلیسی پایش را اینطرف مرز بگذارد روسها قرارداد ۱۹۲۱ را بهانه قرارداد بعد از این که حریم شوروی در خطر است وارد معرکه خواهند شد و در نتیجه ایران میشود کره دوم. این فکر عجیب چیست که بسردولت افتاده است؟

رئیس ستاد ارتش حرفهای مرا یادداشت میکرد دکتر صدیقی سخت عصبانی شده بود و در حالیکه دستهای خود را بلند کرده تکان میداد؛ گفت آقای مفتاح بالاخره باید برای مردم خوراک روحی تهیه کنیم. این حرف بیش از پیش مرا ناراحت کرد بدنبال این حرف از جا بلند شدم و با فکری بی اندازه ناراحت و عصبانی خارج شدم

ساعت نزدیک ۵ بعد از ظهر بود که زنگ تلفن صدا کرد همسرم گوشی را برداشت و گفت تلفنچی منزل نخست وزیر است؛ میگوید آقای نخست وزیر فرمودند فوراً بیایید با عجله لباس پوشیده خدا را یاد کردم و براه افتادم و در راه خود را آماده میکردم که نه تنها مورد اعتراض قرار بگیرم بلکه بگویم که من با این افکار نمیتوانم به کار خود ادامه دهم و اگر زحمت نباشد باید رفع زحمت کنم

باری سه ریح بعد خود را کنار تخت خواب مصدق یافتم پس از ادای احترام گفتم بفرمائید بنشینید. من نشستم پرسید به آن کمیسیون وزارت کشور که گفته بودم بروید رفتید؟ گفتم بلی. گفت خوب چه شد؟

پس از لحظه ای مکث که حواس خود را جمع و جور و اعصاب خود را کنترل کردم گفتم مگر آقای رئیس ستاد نیامدند و گزارش نکردند؟ دکتر مصدق در حالیکه بمن نگاه میکرد چند لحظه به سکوت گذراند و بعد گفت: من باشما هم عقیده هستم و نظر شمارا پسندیدم. من مانند بیماری که گرفتار درد شدیدی بوده و دفعتاً بوسیله داروی مسکن فوری دفع درد از او شده باشد خود را راحت و آسوده دیدم. دکتر مصدق متوجه شد که من در خود احساس یک راحتی کردم؛ گفت: فقط خواستم بشما بگویم من نظر شمارا پسندیدم دیگر عرضی ندارم

استنایط از شهادت

★ دکتر مصدق از تشکیل جلسه وزارت کشور و دستور جلسه آن کاملاً آگاه بوده اهمیت سری بودن آن سبب کتمان از آقای مفتاح شده است.

★ مصدق اگر با برنامه جنگ ایران و عراق موافق نبود وزیر کشورش جرات تشکیل چنین کمیسیونی با اطلاع مصدق را نداشت.

✳️ مخالفت کفیل وزارت خارجه ایران با برنامه جنگ دولت مصدق ودلائلی که ارائه شده بود هردولتی را ناچاربه عقب نشینی ازتصمیم جنگ وادارمیساخت بنابراین، تصمیم خودداری ازاقدمات جنگی علیه عراق ناشی ازکمبود امکانات مالی وشرائط سیاسی کشوربوده است نه اصولا مخالفت با جنگ و مصداق (ماندن بی بی درخانه نتیجه بی چادری است) وتاثیری درقصد ایجاد جنگ راندارد.

بعبارت حقوقی، قصد مجرمانه، انجام اعمال مقدماتی (تحصیل موافقت کمیسیون وزارت کشوردرمورد جنگ با عراق) انصراف از اقدام به جنگ به دلیل وجود موانعی که دفع آن خارج از حیطه اقتدار مصدق بوده است اتهام معاونت در جرم را کاملا متوجه دولت مصدق میسازد.

✳️ مصدق بعد از آگاهی از نظر رئیس ستاد ارتش در عدم توانایی و آمادگی جنگی ارتش ایران برای حمله به عراق ناچاراً خود را مقید به نظر مفتاح یافته است مفهوم مخالف آن این است که اگر رئیس ستاد ارتش و آقای مفتاح افکار مصدق و وزیر کشور او را تائید میکردند برنامه حمله به عراق در موقعیت حاد دیگری قرار میگرفت و شاید ایران سرنوشتی نظیر کره و یا بد تر از آن پیدا میکرد.



زمانی که ابراهیم یزدی وزیر خارجه دوران شورش ۱۹۷۹ شد، دوست کنفدراسیونی خودش و برگردان کننده گفتگوی خمینی با مایک والاس را که کارت سبز آمریکارا هم داشت سفیر رژیم اسلامی در ژاپن کرد. یکی دوماهی از سفارت او نگذشته بود و هنوز بانک ها بکلی بسته و جابجایی پول انجام نمی شد ولی طبق گزارشی که معاون بانک ژاپن به سفارت برده است؛ و اسناد آن موجود است؛ اعلام کرده است ۲



«دو» میلیون دلار پول به بانک رسیده است. هرچه حسابدار سفارت گفته بانکها بسته است معاون بانک گفته پول در توکیو است. راه تلگراف و تماس تلفنی و تلکس و غیره هم بسته بود ولی به ترتیبی حسابدار از ابراهیم یزدی پاسخ استعلام دریافت میکند که پول مربوط به ستاد ارتش است و دو تن برای مصرف آن خواهند آمد.

آن دو تن با حکم ماموریت سری که هرگز به سفارت و به خبرگزاری ها اعلام نشده است وارد توکیو شده و وسایل نظامی و دوربین های ویژه و وسایل الکترونیکی مورد مصرف جنگی خریداری می کنند و با

دادن شش برگ رسید امضا شده پول نقد را برای خرید های خود تحویل گرفته و خرید های جنگی را با خود میبرند.

مقصود این است که جنگ با عراق جزو نقشه ای بوده است که تاثیر زیادی در ساقط کردن دولت شاهنشاهی از سوی شرکت های نفتی و آمریکا و انگلستان داشته و میبایست مقدمات آن فراهم میشد. که از سوی آن دو مامور سری رژیم اسلامی شده است. چندی پس از بازگشت آن دو مامور خرید در چهارم مهرماه سال ۱۹۸۰ جنگ با عراق آنها با حمله صدام به فرودگاه مهرآباد آغاز و نقشه جا مانده از دوران مصدق اجرا می شود.

ح-ک